

چستا یثربی

## پرنسر

### داستانی کوتاه درباره‌ی ایمان

محصول ۱۹۸۹ آمریکا - کارگردان: جان هنکاک

(به نمایش درآمده در چهاردهمین جشنواره‌ی فیلم فجر)



□ «پرنسر» (Prancer) داستانی ساده درباره‌ی کودکی است و درباره‌ی ایمان پاک کودکانه‌ای که تحت هر شرایطی می‌تواند معجزه بیافریند. «جان هنکاک» با بهره‌گیری از دنیای کودکی، فضایی سرشار از تخیل و زندگی ترسیم می‌کند و تماشاگر را بی‌اختیار به یاد قطعه شعری از «یانیس ریستوس» شاعر یونانی می‌اندازد که می‌گوید: «در پس اشیای ساده، خود را پنهان می‌کنم تا مرا بیابید. اگر مرا نیابید، دستکم این اشیا را خواهید یافت...» اگر به گفته‌ی منتقدان، شیوه‌ی بیان داستان، به اندازه‌ی خود داستان مهم باشد، آن وقت شاید بتوان گفت که معجزه کوچک «پرنسر»، بیان یک داستان همیشگی در قالبی نو و سینمایی است. قالبی که باعث می‌شود مضمون فیلم، رنگ و بویی دیگرگونه و مقدس به خود بگیرد. جسیکا، دختر کوچکی است که پس از مرگ مادرش، احساس کمبود محبت می‌کند و فکر می‌کند که پدرش او را دوست ندارد. تلاش او برای اثبات خویش به پدر، با داستان دیگری مقارن می‌شود که در واقع ماجرای اصلی فیلم را تشکیل می‌دهد. ماجرای که جسیکا درگیر آن می‌شود و از طریق آن با پدرش ارتباطی سازنده برقرار می‌کند. داستان از این قرار است که در ایام نزدیک کریسمس، یکی از گوزنهای تزئینی سورتمه‌ی بابانوئل از مکان خود در بالای ریسمان خیابان سقوط می‌کند. جسیکا از این صحنه متأثر می‌شود و چند روز بعد به‌طور اتفاقی در جنگل، با یک گوزن زخمی روبه‌رو می‌شود و در ذهن کودکانه‌اش، او را همان گوزن زخمی سورتمه‌ی بابانوئل می‌بیند و تصمیم می‌گیرد که علی‌رغم تمام مخاطرات، به گوزن کمک کند. بنابراین ریسک بزرگی می‌کند و او را در طولیله‌ی خانه‌ی خودشان جای می‌دهد و برای او دامپزشک می‌آورد و این درحالی است که پدرش در جست‌وجوی شکار گوزن است و یک بار هم قصد داشته است که گوزن زخمی را شکار کند. از این لحظه به‌بعد، تمام تلاش جسیکا برای خبر کردن بابانوئل متمرکز می‌شود. تصادفاً یکی از نامه‌های او به بابانوئل در روزنامه چاپ می‌شود و تمامی افراد محل توسط کشیش کلیسا از قدرت تخیل معصومانه‌ی جسیکا باخبر می‌شوند و همه برای دیدن گوزن بابانوئل راهی خانه‌ی آنان می‌شوند. گوزن توسط مقامات شهر خریداری می‌شود تا همه‌ی مردم بتوانند از آن دیدار کنند. جسیکا شبانه تصمیم می‌گیرد که گوزن را از قفسش نجات دهد. اما اقدام پنهانی او باعث سقوط از درخت و مجروح شدنش می‌شود. در نهایت پدر و جسیکا تصمیم می‌گیرند که با هم گوزن را به جنگل ببرند و رها کنند. طبق اعتقاد جسیکا، گوزن به سورتمه‌ی بابانوئل می‌پیوندد و طی این ماجرا، یک ارتباط عمیق عاطفی میان جسیکا و پدرش برقرار می‌شود و دخترک متوجه می‌شود که پدرش به او علاقه دارد و این محبت را متقابل می‌یابد.

تمام مؤلفه‌های لازم سینمای کودک در این فیلم مشاهده می‌شود. فیلم

سرشار از تخیل است و فیلمبرداری از نماها چنان تنظیم شده است که انگار تماشاگر همه‌چیز را از دریچه‌ی چشم دخترکی هشت‌ساله می‌بیند و در هیجانات، اضطراب و شادی از شریک است. به‌همین ترتیب سرنوشت گوزن بابانوئل یا همان پرنسر (خرامان) برای تماشاگر مهم می‌شود. اوج این همذات‌پنداری در نمای کلیسا، وقتی که کشیش از جسیکا و نیروی شگفت خیالش تعریف می‌کند و طی یک صحنه‌ی موازی، گوزن از طولیله می‌گریزد و پشت پنجره‌های خانه سرگردان می‌شود، وجود دارد. در کلیسا، کشیش ماجرای گوزن بابانوئل را که با انشای خود جسیکا در روزنامه خوانده است برای مردم نقل می‌کند و جسیکا از خجالت در صندلی‌اش پنهان می‌شود. در طی یک نمای موازی در همان زمان پدر در خانه مشغول خواندن روزنامه است و گوزن پشت پنجره آزادانه حرکت می‌کند و به‌هیچ‌وجه متوجه خطری که از سوی پدر او را تهدید می‌کند، نیست. درحالی که تماشاگر می‌داند پدر در جست‌وجوی شکار گوزن است و اتفاقاً پدر متوجه مقاله‌ی روزنامه نمی‌شود! کارگردان در خلق و باورنمایی شخصیتها بسیار موفق عمل کرده است. شخصیت پدر، جسیکا، دوست جسیکا، و زن نیمه‌دیوانه‌ای که در نزدیکی آنها زندگی می‌کند و جسیکا به‌مخاطر خرید غذا برای پرنسر، حاضر می‌شود که اتاقهای او را تمیز کند، همه و همه چنان واقعی ترسیم شده‌اند که تماشاگر را لحظه‌به‌لحظه با خود درگیر می‌کنند. نشاطی نیز که در فیلم نهفته است، نه از شوخیها یا موقعیت طنز که از سرزندگی و آسیب‌پذیری روحیه‌ی جسیکا ناشی می‌شود. آن‌چه که در مورد فیلم پرنسر می‌توان گفت، شعرگونه بودن آن است. بسیاری از منتقدان، این فیلم هنکاک را یک «شعر تصویری» نام نهاده‌اند، اما شعری که از حالت انتزاعی خارج شده و واقعیتی ملموس و عینی یافته است. به‌همین دلیل تمامی استعاره‌ها با موجزترین تصاویر سینمایی نشان داده می‌شوند. وقتی که جسیکا برای تهیه‌ی پول غذای گوزن خود، اتاقهای زن تنها و نیمه‌دیوانه را تمیز می‌کند و ناگهان به یک رشته لامپ برمی‌خورد و به کمک آنها، خانه را چراغانی می‌کند، استعاره‌ای از ورود نور به دنیای تاریک و مطرود زن را شاهد هستیم. دوربین نمای دور خانه را در حالی نشان می‌دهد که یک لامپ نورانی بر بالای شيروانی، باعث می‌شود که خانه مثل ستاره‌ای بدرخشد. این استعاره‌ی روشن شدن زندگی زن در نمای بعدی که او را در کلیسا می‌بینیم، بیشتر معنا پیدا می‌کند. همه برای خواندن یک سرود مذهبی قیام می‌کنند و هرکس شمعی روشن در دست دارد. تنها زن شمعی در دست ندارد و سرگشته و شرمگین به‌نظر می‌رسد. در اینجا طی یک استعاره‌ی زیبا، پسرپچه‌ای از ردیف اول، شمع خود را به‌زن می‌دهد و زن نیز با خوشحالی به‌دستی سرودخوانان می‌پیوندد. به‌این ترتیب دو کودک، روشنائی را به‌زندگی خاموش زن می‌آورند و در نمای بعدی زن را زیر پنجره‌ی جسیکا





خود در آرزوی معجزه به سر می برد، و مهمتر از همه این که پایه پای آدمهای داستان برای وقوع این معجزه دعا می کند. تمهید پایان فیلم نیز بسیار ماهرانه به نظر می رسد. حل شدن موضوع اصلی (رابطه ی پدر و دختر) در موضوع روینایی (گوزن بابانوئل) بسیار تدریجی و واقعی صورت می گیرد و گم شدن ناگهانی گوزن در جنگل در عین طبیعی بودن این فرض را برای تماشاگر باقی می گذارد که مثل جسیکا، گوزن را معجزه های الهی بداند و آن را واقعاً یکی از گوزنهای بابانوئل تجسم کند. حرکت صحیح دوربین نیز، دخالت تماشاگر را در پیش بینی وقایع دامن می زند. حرکت دوربین به تدریجی است که بیان مستقیم ماجرا را به تأخیر می اندازد و هرگونه مقاومت را از تماشاگر شکاک سلب می کند. تماشاگر باید لحظه به لحظه با فیلم جلو برود تا از سرنوشت جسیکا، پدرش و گوزن مطلع شود. دوربین با اتخاذ زوایای گوناگون، میدان گسترده ای از نقاط دید تماشاگر را به کار می گیرد و با این نگاه، تمام اشیای صحنه برای تماشاگر معنی پیدا می کند.

اسکیت بازی جسیکا و دوستش به همین طریق فیلمبرداری شده است و به همین دلیل تنش و تعلیق آن، چه از دیدگاه جسیکا و چه از نقطه نظر زن نیمه دیوانه کاملاً احساس می شود. و سرانجام استفاده از رویدادهای موازی برای ایجاد تعلیق، محمل مناسبی برای روایت قصه به دست می دهد و موضوع را از حرکت به سوی کلیشه های رایج بازمی دارد و ما را بیشتر درگیر کشف دنیای کودکی می کند تا یادآوری آن! شاید به جرأت بتوان گفت که فیلم «پرنسر» با برخوردارگی از محتوای انسانی و جهان شمول خود و تکنیکهای مناسب سینمایی، یکی از تأثیرگذارترین فیلمهای کودکان و نوجوانان است که با هر گروه سنی ارتباط برقرار می کند.

در کنار مردم دیگر می بینیم که برای دخترک، جشن کریسمس برپا کرده اند. درحالی که زن از پله ای ازوای خویش خارج شده است و دیگر شباهتی به جادوگرها ندارد. استعاره های زیبای کلامی نیز در این فیلم کم نیست، ایمان به بهشت، معجزه و خداوند با یک مکالمه ی کوتاه میان جسیکا و دوستش بیان می شود. جایی که جسیکا می گوید: «معجزه باید اتفاق بیفتد، چون بهشت و خدا وجود دارند و اینها همه هستند، چون مادر که رفته است، حتماً باید در جایی در بهشت، نزدیک خدا باشد و اگر خدا و بهشت نباشند، پس مادر من کجا رفته است؟...»

«استتلی کاول» فیلسوف معاصر معتقد است که «فیلم تماشاگرانش را قادر می سازد که دنیا را درک کنند». با این تعریف، فیلم «پرنسر» با صحنه های واقعگرایانه، فضای صمیمی زیر ساخت خیال گونه، تصاویر بدیع و تدوین مناسب که باعث حفظ ریتم کار شده است. درک تماشاگر را از زیبایی و معصومیت دنیا بالا می برد و ما را با یک عنصر قدسی و غیرزمینی آشنا می سازد که شاید فقط در دنیای کودکان بتوان سراغی از آن گرفت.

توانمندی هتکاک در مقام کارگردان در ترکیب عناصر هر نما به اثبات می رسد. نماهای فیلم همگی بر یکدیگر تأثیر می گذارند و هر نما با نماهای قبل و بعد از خود ارتباطی ناگسستگی پیدا می کند. به طوری که هیچ لحظه ای از فیلم زاید نیست و هر لحظه تماشاگر طی یک تداوم خطی با جسیکا و هیجانان او همراه می شود. نکته ی مهم دیگر استفاده از تکنیک افشای تدریجی در تدوین این فیلم است. هر تصویر جدید، باوری جدید را نسبت به دنیای کودکان به تماشاگر انتقال می دهد و تماشاگر قدم به قدم در حال و هوایی معجزه گون قرار می گیرد، به طوری که در صحنه ی فرار گوزن از طویله و یا تلاش جسیکا برادرش برای آزاد کردن گوزن از قفس، تماشاگر